

Analysis and critique of the characters of the novel "Autumn is the last season of the year" based on David Herman's theory of "ecology" (sociological approach)

Abstract

One of the most successful and popular novels of recent years is "Autumn is the last season of the year", which also won the Jalal Literary Award in 2015 and was published for the fortieth time in a short period of time. The main subject of the novel is the "existential" and "situational" preoccupations and anxieties of three girls from the sixties named Roja, Leila and Shabaneh. Each character faces the challenges of experiencing metropolitan life such as immigration, personal and social identity, and emotional relationships with an emphasis on the anxieties of the new generation. On the other hand, one of the important points in the discussion of narratology and narrative analysis of the story according to "David Herman" theory is the element of "ecosystem" which can be specifically considered and analyzed in this novel. Herman's eclecticism along with the other three elements of narrative, namely the sequence of events, location and cosmopolitanism / aphasia is one of the four main elements and requirements of narrative, which means simulating the story space in the reader's eyes and instilling a sense of similarity with narrative factors. Is. The present novel has been able to attract the attention of special and general audiences due to the special narration of a special spectrum from the sixties (girls alone and in search) on the one hand and the optimal use of narrative elements, especially the element of ecology. This descriptive-analytical study seeks to analyze and critique the element of ecology as one of the most important narrative elements according to David Herman's theory in this novel. The result of the analysis shows that the author uses homogenization techniques such as loneliness struggle as one of the most tragic aspects of modern life, the issue of love and accurate description of inner feelings, existential and situational apprehensions including loneliness and failure to achieve ideals. Optimal; It has been able to induce a sense of ecology along with other narrative techniques. Despite Maten's success in inducing a sense of ecstasy in the character of Leila and Roja, he has not been very successful in inducing this sense in the character of "Shabaneh" due to his constant doubts in inducing a sense of ecology.

Keywords: Narrative, Ecology, David Herman, Autumn is the end of the year.

تحلیل و نقد شخصیت‌های رمان «پاییز فصل آخر سال است» بر مبنای نظریه «هم بوم پنداری» دیوید هرمن (رویکرد جامعه‌شناختی)

طیبه فشی^۱مصطفی گرجی^۲بهناز علی پور گسگری^۳پارسا یعقوبی جنبه سرابی^۴فاطمه کوپا^۵

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۹/۲۰

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۰۶/۰۳

چکیده

یکی از رمان‌های موفق و پرمخاطب سال‌های اخیر «پاییز فصل آخر سال است» است که در ۱۳۹۴ نیز جایزه ادبی جلال را کسب کرد و در دوره کوتاه به چاپ چهارم رسید. موضوع اصلی رمان دلمشغولی‌ها و دلنگرانی‌های «وجودی» و «موقعیتی» سه دختر از نسل دهه شصت به نام‌های روجا، لایلا و شبانه است. هر یک از شخصیت‌ها با چالش‌های حاصل تجربه زیسته در کلان‌شهرها همچون مهاجرت، هویت فردی و اجتماعی و روابط عاطفی با تاکید بر اضطراب‌های نسل جدید روبه‌رو هستند. از سویی دیگر یکی از نکات مهم در بحث روایت‌شناسی و تحلیل روایی داستان با توجه به نظریه «دیوید هرمن» عنصر «هم بوم پنداری» است که در این رمان به صورت خاص قابل تامل و تحلیل است. هم بوم پنداری در نگاه هرمن در کنار سه عنصر دیگر روایت یعنی توالی رویدادها، واقع‌شدگی و جهان‌پردازی/پریشی یکی از چهار عنصر اصلی و لازمه روایت‌مندی است که به معنای شبیه‌سازی فضای داستان در نظر خواننده و القای حس همسانی با عوامل داستانی روایت شده است. رمان حاضر به دلیل روایت ویژه طیف خاص از دهه شصت (دختران تنها و در جستجوی) از یک سو و استفاده بهینه از عناصر روایت به ویژه عنصر هم بوم پنداری از سویی دیگر توانسته اقبال مخاطبان خاص و عام را برانگیزاند. این پژوهش با شیوه توصیفی-تحلیلی درصدد است عنصر هم بوم پنداری را به عنوان یکی از مهمترین عناصر روایی مطابق نظریه دیوید هرمن در این رمان تحلیل و نقد کند. نتیجه تحلیل نشان می‌دهد نویسنده با استفاده از شگردهای هم بوم پنداری مانند کشمکش‌تنبهایی به عنوان یکی از مهم‌ترین وجوه تراژیک زندگی عصر جدید، مسئله عشق و توصیف دقیق احساسات درونی، دلهره‌های وجودی و موقعیتی شامل تنهایی و شکست در رسیدن به آرمان‌های مطلوب؛ توانسته است حس هم بوم پنداری را در کنار تکنیک‌های روایی دیگر به خوبی القا کند. با وجود موفقیت‌ماتن در القای حس هم بوم پنداری در شخصیت لایلا و روجا، در القای این حس در شخصیت «شبانه» به دلیل تردیدهای همیشگی در القای حس هم بوم پنداری چندان موفق نبوده است.

واژه‌های کلیدی: روایت، هم بوم پنداری، دیوید هرمن، پاییز فصل آخر سال است.

^۱ دانشجوی دکتری، گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه پیام نور، تهران، ایران t.fashi@yahoo.com

^۲ استاد، گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه پیام نور، تهران، ایران Gorjim111@yahoo.com

^۳ استاد، گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه پیام نور، تهران، ایران B_alipour_kaskari@yahoo.com

^۴ استاد، گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه کردستان، کردستان، ایران p.yaghoobi@uok.ac.ir

^۵ استاد، گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه پیام نور، تهران، ایران f.kouppa@yahoo.com

یکی از نظریه های مهم مربوط به تحلیل روایت در میان نظریه روایی منتقدانی همچون بارت، تودورف، ژنت و... دیدگاه دیوید هرمن است. در میان مجموعه عناصر چهارگانه روایی مد نظر هرمن «هم بوم پنداری» یکی از مهم ترین عناصر مد نظر او در ساختار روایی داستان است. مراد از هم بوم پنداری این است که نویسنده در پرداخت شخصیت چنان با مهارت عمل کرده که خواننده به راحتی خودش را با آن یکی می پندارد. جملاتی از این قبیل با این شخصیت خیلی نزدیک بودم، عین خودم بود... و جملات توصیفی از این نوع در زمره عنصر هم بوم پنداری هستند و در این شرایط، داستان چنان تصویر بی نقصی از واقعیت ارائه می دهد که می توانیم شخصیت های آن را در میان آدم هایی که با آنها مواجه ایم؛ بیابیم. این مساله یعنی هم بوم پنداری اگر چه مربوط به دانش «فلسفه ذهن» است؛ در حوزه های دیگر نیز مانند سینما، ادبیات و ... ورود پیدا کرده است. در حوزه سینما مقاله ای با عنوان «همذات پنداری و احساسات روایی در سینمای روایی اثر «پریس گوت» در فصلنامه فرهنگی فارابی سال ۱۳۸۵ چاپ و منتشر شد. در این مقاله ابتدا همذات پنداری را تعریف می کند و سپس انواع متفاوت همذات پنداری را شامل همذات پنداری تصویری، همدلانه و همدردانه تبیین می کند و در انتها به تحلیل ارتباط همذات پنداری و آموختن می پردازد و معتقد است که همذات پنداری نقش ارزشمندی در فهم واکنش های حسی ما نسبت به فیلم ها ایفا می می کند. در حوزه ادبیات نیز کتاب «همذات پنداری با شخصیت داستان» اثر «جردن مک کالم» در سال ۱۳۹۵ چاپ شده است. او در کتابش دلایل اهمیت همذات پنداری را بیان می کند و سپس ویژگی هایی را معرفی می کند که وجود آنها در متن، موجب ایجاد حس همذات پنداری می شود. ویژگی های همچون وجود کشمکش، مخاطرات، اهداف متعالی و ... از این قبیل است. مقاله ای دیگر نیز با عنوان «تفاوت هم بوم پنداری از دیدگاه دیوید هرمن و همذات پنداری در روایت شناسی» اثر فاطمه توکلی رستمی و مریم زاهدین فرد در سال ۱۳۹۷ چاپ و منتشر شده است. بر این اساس هم بوم پنداری تلاشی است که نویسنده می کند برای ایجاد فضایی که تجربه زیستن در فضای داستان را هر چه بهتر بتواند به خواننده القا کند؛ اما همذات پنداری درصدد است مخاطب در جایگاه شخصیت های داستان قرار دهد. پژوهش دیگر با عنوان «تحلیل عناصر بنیادین روایت در داستان شوهر آهو خانم بر اساس الگوی نظری دیوید هرمن» نوشته عبدالحسین فرزاد و الهام حدادی است که در ۱۳۹۷ چاپ شده است. این مقاله به بررسی تمام عناصر بنیادین روایت مانند جهان پردازی، توالی رویدادها، واقع شدگی و عنصر هم بوم پنداری مطابق نظریه هرمن می پردازد و کاربست عملی عناصر را در داستان نشان می دهد. مقاله به این نتیجه می رسد که رمان ابر روایت جامعه زنانه دهه چهل را به چالش می کشد و با ساخت جهان روایی مناسب به مخاطب فرصت درک تجربه زیستن در جهان تبعیض را می دهد. با وجود پژوهش های انجام شده و تا جایی که نویسنده احصا کرده است؛ هیچ مقاله با تاکید بر یکی از وجوه اصلی عناصر چهارگانه روایی هرمن یعنی هم بوم پنداری در یک رمان خاص نوشته نشده است. از آنجایی که تاکنون با عنایت به رمان پرمخاطب نسل جدید یعنی «پاییز فصل آخر سال است» که به مساله هویت یابی از یک سو و درک و دریافت خود به جای دیگری مطابق اصل هم بوم پنداری هرمن توجه نشده است؛ به این پژوهش دست یازیدیم. نویسنده در این مقاله سعی می کند با توجه به یکی از موفق ترین رمان های دهه نود (برگزیده جشنواره جلال آل احمد) به قلم نسیم مرعشی درصدد است به پرسش های ذیل بپردازد. ۱. نویسنده چگونه توانسته است با توصیف شخصیت های دهه

شصت حس هم‌بوم‌پنداری با داستان را به مخاطب القا کند؟ ۲. آیا در مورد همه شخصیت‌های اصلی داستان این فرایند روایی موثر بوده است؟ در این میان ابتدا به تبیین مفهوم روایت و عنصر هم‌بوم‌پنداری در کنار دیگر عناصر روایی از دیدگاه هرمن توجه کردیم و سپس به تحلیل این عنصر در داستان پرداختیم.

مبانی نظری بحث

از منظر دیوید هرمن روایت، داستانی است که به جای شرح اوضاع یا امور انتزاعی ماجراهایی را نقل و مجال تجربه احوالی را فراهم می‌کند که در شرایطی خاص برکسانی معین گذشته و به پیامدهای مشخص انجامیده است. (هرمن: ۲۴، ۲۰۰۹) روایت بر این اساس محصول مناسبات پیچیده‌ای است میان آفریننده متن یا دیگر آثار نشانه‌ای و مخاطب اثر روایی که داستان را مطابق با الگوهای خاص فرهنگی تفسیر می‌کند. (همان: ۳۲) از نظر هرمن روایت مستلزم بازنمایی و القای حس زیستن در جریان رویدادهای داستان است. (همان: ۱۹۱) او عناصر روایت را چهار عنصر می‌داند که یکی از مهم‌ترین این عناصر با تکیه بر فلسفه ذهن، عنصر هم‌بوم‌پنداری است. اما «همسان‌سازی» اصطلاحی است در روانکاوی که از نوشته‌های زیگموند فروید نشأت می‌گیرد. فرایندی است که طی آن خویشتن تلاش می‌کند اشیا یا رویدادهای درون محیط را با خواسته‌ها یا مطلوب‌های نهاد مطابقت دهد. «یعنی وقتی من با شخصیتی هم‌ذات‌پنداری می‌کنم هویت خودم را با هویت او ادغام می‌کنم». (Carroll, 1990: 89) جیمز ان فری در کتاب «چگونه می‌توان یک رمان عالی نوشت» در تعریف هم‌ذات‌پنداری بر آن است؛ درگاهی است که خواننده از طریق آن دسترسی عاطفی به یک داستان پیدا می‌کند و بدون آن خواننده هیچ درگیری عاطفی در داستان نخواهد داشت. (فری: ۶۹، ۲۰۱۰) اما دیوید هرمن هم‌بوم‌پنداری را با اصطلاح تجربه‌پذیری فلودرنیک نشان می‌دهد. «تجربه‌پذیری اصطلاحی است که برای اشاره به انگیزش قوای شعوری انسان در قالب حوزه‌های تجسمی متناظر با زندگی و امور روزمره استفاده می‌شود». (فلودرنیک، ۱۹۹۶: ۱۶۸) هرمن با تکیه بر آراء او سعی می‌کند نشان دهد چرا باید تاثیر داستان بر ذهن انسان را یکی از عناصر بنیادین روایت برشمرد و بر این امر تاکید کرد که مفهوم هم‌ذات‌پنداری در نقد مبتنی بر هویت‌یابی یا همسان‌شدن خیالی نقشی موثر دارد. خوانندگان معتقد به این آموزه خود را با ویژگی‌های تشخیص‌پذیر، مثبت و ایجابی شخصیت‌های داستان یکی می‌کنند. هم‌ذات‌پنداری مبتنی بر تصور است یعنی اصلش بر تصور کردن است - نه آن شخص دیگر بودن - بلکه تصور در موقعیت او بودن. (گوت: ۲۲، ۱۳۸۵) این اصطلاح همچنین برای توصیف تمایل به افزایش دادن احساس ارزشمند بودن، از طریق متصل کردن خود به یک شخص، گروه یا سازمانی که مهم به حساب می‌آیند به کار می‌رود. (گنجی: ۶۹، ۱۳۹۱) از نظر هرمن هم‌بوم‌پنداری یعنی شبیه‌سازی فضای داستان در نظر خواننده و القای حس همسانی با عوامل داستانی و شبه انسانی ساکن در داستان است.

تحلیل شخصیت‌های رمان بر مبنای نظریه دیوید هرمن

رمان «پاییز فصل آخر سال است» یکی از نخستین رمان‌های نویسنده جوان یعنی نسیم مرعشی است که نشر چشمه در سال ۱۳۹۳ چاپ و منتشر کرده است و در مدت کوتاهی به کرات به چاپ‌های متعدد رسیده

است. این رمان در سال ۱۳۹۴ برنده جایزه ادبی جلال آل احمد شد. رمان، روایت زندگی سه دختر جوان دهه شصتی به نام‌های شبانه، روجا و لیلاست. کتاب دو فصل پاییز و تابستان را روایت می‌کند که به نسبت تعداد ماه‌های هر فصل شامل سه بخش است و هر بخش توسط یکی از شخصیت‌های اصلی داستان روایت می‌شود. در این شش بخش واگویه‌های درونی این افراد را می‌خوانیم و از طریق خاطراتی که روایت می‌کنند با گذشته، باورها و اعتقادات، احساسات و عواطف و خواسته‌ها و نیازهای درونی شخصیت‌ها آشنا می‌شویم. سه شخصیت، همکلاسی‌های دوران دانشگاه هستند. روجا اهل رشت است و با یکی از مهم‌ترین بحران‌های نسل جدید یعنی مهاجرت روبروست. او دختری پرتلاش است که می‌خواهد برای ادامه تحصیل به شهری در فرانسه برود و مجبور است مادرش را تنها بگذارد و به همین دلیل با احساس عذاب وجدان درگیر است. او با تصور و ایماژ خاصی از زندگی، آینده روشنی را تصویر می‌کند اما دل‌کنند از وابستگی‌ها و دلبستگی‌ها مهم‌ترین عامل اضطراب و بحرانی‌های درونی اوست. لیلا اهل اهواز است که با میثاق همکلاسی دوره دانشگاه ازدواج کرده است. میثاق برای ادامه زندگی و تحصیل به خارج از کشور رفته و لیلا دائم در تنهایی و اندیشه در جهان گذشته زندگی می‌کند و مهم‌ترین ویژگی شخصیتی او از منظر عاطفی و هیجانی، سرگردانی حاصل درد عشق است. او برای رهایی از این چالش و بحران و گریز از تنهایی و خلا به قول «برتراند راسل» به کار (در روزنامه) خود را سرگرم می‌کند: «هر وقت ترس ذهن انسان را فرا گیرد به وسیله کار و تفریحات درصدد انصراف از آن برآید چنین شخصی از رها کردن کار خود به این جهت تشویق دارد که اگر مشغولیتش از چنگ برود وسیله دیگری برای انصراف از فکر و خیال ندارد. (راسل، ۱۳۴۸: ۸۵) او به دلیل نفرت و ترس از تنهایی و خلا به کار ژورنالیستی و سرگرم ساختن خود پناه می‌برد؛ این مساله یعنی پناه به سرگرمی ولو در قالب کار و شغل یکی از مهم‌ترین دغدغه‌های وجودی و موقعیتی انسان معاصر است که «آلدوکس هاکسلی» نیز بدان توجه ویژه کرده است: «طبیعت از خلا حتی اگر در ذهن باشد نفرت دارد امروزه خلا دل‌تنگی و ملالت با رادیو و تلویزیون پر شده است. (هاکسلی، ۱۳۹۴: ۳۳) ضلع سوم شخصیت‌ها در این رمان که نام او به مانند اندیشه‌هایش با تیرگی و ابهام همراه است؛ شبانه است. او اهل تهران است که اساساً نمی‌داند چه چیزی را دوست دارد و از درک و فهم یکی از ابتدایی‌ترین احساسات و عواطف فردی یعنی آگاهی از دوست داشتن ارسال (همکارش) ناتوان است. او برادری معلول ذهنی دارد و مانند همه متولدین این دهه با تنش‌ها و اضطراب‌های برجامانده از جنگ در دوران کودکی دست به گریبان است و به دنبال خویش و هویت گم شده خویش می‌گردد.

پاییز فصل آخر سال است از گونه رمان‌های روانشناختی و اجتماعی است و با نثری سلیس و روان نوشته شده است. داستانی با لایه‌های روان‌شناختی شخصیت‌ها و بحران‌های اجتماعی و فرهنگی که خواننده را به دنیای درونی شخصیت‌ها نزدیک و همراه می‌سازد. در رمان‌های روانشناختی تکیه بر انگیزه انجام اعمال شخصیت‌هاست و در این رمان توجه ویژه به علل انگیزشی مجموعه ساحت‌های درونی شخصیت‌ها (۱. باورها و اعتقادات، ۲. احساسات و عواطف و هیجانات و ۳. خواسته‌ها و نیازها) در کنار ساحت‌های بیرونی (گفتار و کردار) بخش عمده‌ای از تکنیک‌های روایی داستان را نظم و نسق داده است. چنانکه گفتیم هرمن با تکیه بر آراء فلودرنیک، روش‌های هم‌بوم‌پنداری را تجربه‌پذیری آن می‌داند. «از نظر هرمن هرچه تاثیر تجربه‌های بازنموده در یک متن بر مشاعر مخاطب عمیق‌تر باشد آن متن به نمونه‌های اعلای روایت نزدیک‌تر خواهد بود. هرمن روایت‌مندی

یک اثر را نه پیرنگ بلکه تجربه‌پذیری آن یا امکان انگیزش حال‌وهوای داستان در نظر شخصیتی حقیقی یا خیالی می‌داند. تجربه‌پذیری یا احیای جهان درحین بازنمایی و با القای حس مواجهه با رویدادها باعث هم‌بوم‌پنداری می‌شود. او می‌نویسد گزینش درست کلمات و استفاده بجا از آنها همچنین توصیف احوال شخصیت‌ها و استفاده از ظرفیت آوایی گفتار از جمله راه‌های بازنمایی حال‌وهوای داستان هستند که منجر به احساس زیستن در جهان داستان و هم‌بوم‌پنداری می‌شوند. (هرمن: ۲۰۶، ۲۰۰۹) یادکرد این نکته نیز لازم است و آن اینکه «نویسنده از طریق هم‌بوم‌پنداری و با ساخت جهان روایی مناسب به مخاطب فرصت درک تجربه زیستن در جهان داستان را می‌دهد و گویی که تنها در فضای بی‌همتای داستان است که می‌توان دریافت‌های پیشین انسان را از اوضاع و احوال جهان گرد هم آورد» (فرزاد و حدادی، ۱۳۹۷: ۴۱۴) بر این اساس نویسنده پدیده‌های گوناگون جهان داستانش را به شیوه‌های مختلف رمزگذاری می‌کند و خواننده با توجه به انواع نشانه‌های کلامی پدیده‌های گوناگون جهان داستان را از یکدیگر باز می‌شناسد، مثلاً اسم‌ها به پدیده‌های ایستا و فعل‌ها به خودپویایی دلالت دارند (صافی، ۱۳۹۴: ۵۵).

در آغازین بخش رمان به مثابه «گشودن رمان» و «خوش‌آغازی» در داستان با این عبارت روبه‌رو می‌شویم: «دنبال تو می‌دویم، روی سرامیک‌های سرد و سفید سالن. در آن سکوت ترسناک هزارساله. هن و هن نفس‌هایم. با هرگام بلندتر در گوشم تکرار می‌شد و گلویم را تلخ می‌کرد ... صدایت زدم راه افتادی و دور شدی. سر می‌خوردی روی سرامیک‌های سالن. دویدم دستم را دراز کردم و دستم را گرفتم. برگشتی دست تو توی دستم ماند و هواپیما پرید ... (مرعشی: ۱). محتوای معنایی این سطرها بیانگر شدت غم و اضطراب و نگرانی از دوری و جدایی است. نویسنده از یک سو با انتخاب فعل «دویدم» که فعلی دیرشی است و زمان را کند می‌کند و با گزینش واژگان «سرد» و «سکوت ترسناک» از سویی دیگر حس و تجربه زیسته غم و اندوه شخصیت‌ها را برای خواننده تصویر و ترسیم می‌کند. تکرار پشت سرهم فعل‌های صدا زدن، راه افتادن، دور شدن، سرخوردن، دویدن و ... روان و ساحت نفسانی مضطرب شخصیت را به تصویر می‌کشد و بر حسن‌تاثیر و القای حس و دریافت شخصیت می‌افزاید. چنانکه پاره‌ای از منتقدان ادبی بسامد فعل‌ها را دالی بر ترسیم و تصویر ساحت‌های روانی و نفسانی شخصیت‌ها و در نهایت هم‌بوم‌پنداری آن معرفی کرده‌اند: «در ژانرهای روان‌شناختی بسامد فعل‌ها، نشانه شرح اوضاع یا فرایند‌های روحی است نه فقط ذکر رویدادها» (صافی: ۱۳۹۴، ۶۳).

این سطرهای آغازین داستان از زبان لیلاست و حاکی از شرح‌جدایی شخصیت از معشوق خود است که پریشانی و اضطراب را نشان می‌دهند و به خواننده القا می‌کند. ماجرابی که قرار است رخ دهد قصه تلخ‌جدایی است. نویسنده توانسته است با ارائه داده‌های دقیق از موقعیت در ابتدای داستان به وقایع آینده اشاره کند و با توصیف جزئیات محیطی به افزایش هم‌بوم‌پنداری خواننده با شخصیت کمک کند. هرمن می‌نویسد: القای حس‌وحال شخصیت‌ها از طریق گفتگوهایشان و توصیف رفتارشان و موقعیتشان می‌تواند هم‌بوم‌پنداری را سبب شود (هرمن: ۱۹۷: ۲۰۰۹). مرعشی در این رمان سعی می‌کند با توصیف شرایط و فضای حاکم بر جهان درون و برون شخصیت‌ها، انبوهی از دریافت‌های خام را در اختیار خواننده قرار دهد و از طریق این دریافت‌ها به بازنمایی روایت بپردازد. در نتیجه با بازنمایی دریافت‌های خام و انگیزش حسی به هم‌بوم‌پنداری با جهان داستان دست یابد.

وجوه دلالی هم ذات پنداری با شخصیت لیلا

ایجاد حس همذات پنداری با شخصیت های داستان در خواننده تصادفی نیست و ماتن در این رمان، با استفاده از تکنیک‌هایی خاص، حس همذات پنداری با شخصیت را در خواننده موجب می‌شود. مرعشی برای ایجاد این حس در شخصیت لیلا از تکنیک های کشمکش، عشق و محیط بهره برده است.

۱. کشمکش

مک کالم بر آن است که وادار کردن خواننده به تصور زندگی در میان موقعیت‌های کشمکش و تضاد به هم‌ذات پنداری کمک می‌کند (مک کالم: ۲۰۱۴، ۴۰). هم‌ذات پنداری خواننده با شخصیت لیلا به خاطر کشمکش و تضاد درونی و شک و تردیدهای حاصل عدم توان در انتخاب و تصمیم‌گیری‌های اوست. این مساله در شخصیت لیلا به نسبت دیگر شخصیت‌های داستان پررنگ تر است. چنانکه می‌گوید «این موقعیت‌های نفرت-انگیز زندگی من کی قرار است تمام شوند؟ تصمیم‌های زجرآور بین بد و بدتر. دوراهی‌هایی که انتهای هر کدام-شان یک شهر سوخته است...» (مرعشی: ۳۱). او با دو کشمکش روبه‌روست ۱. کشمکش او در مسئله رفتن با میثاق و مهاجرت همراه او یا نرفتن و ماندن و ۲. کشمکش تنهایی و خلا حاصل مواجهه با خود.

۱-۱. کشمکش رفتن با میثاق و مهاجرت یا ماندن و نرفتن

مهم‌ترین مسئله ای که لیلا در جریان داستان با آن روبه‌روست همین مساله است و حتی زندگی آینده او را تحت تاثیر قرار می‌دهد. او مدام دلایل نرفتن و ماندن را در ذهنش مرور می‌کند. به درست یا اشتباه بودن آن فکر می‌کند: «خوب‌ها و بد‌ها آنقدر در سرم می‌پیچند که سردرد می‌گیرم و از تصمیم گرفتن می‌گذرم...» (مرعشی: ۳۲). «نمی‌خواهم بروم... حالا اگر بخوام بروم زورم به این کارها نمی‌رسد... رفتن را از نزدیک دیده‌ام، در خانه خودم برای دانه دانه از هر کاغذی که آماده کردی، نردبام ساختی و قدم به قدم دور شدی...» «وقتی سکوت می‌کنم یعنی موافقم؟... شاید آن روز سکوت کرده بودم که فکر کردی با رفتنت موافقم...» (مرعشی: ۱۰) «مهم این است که نباید می‌رفتی اما رفتی...» (مرعشی: ۲۴) «می‌خواهی نیایم، مگر نه؟ آره، تو می‌خواهی من نیایم. حتی یکبار هم نشد بررسی می‌آیی یا نه؟...» (مرعشی: ۱۰۵) (مرعشی: ۱۱۱) «شاید اشتباه می‌کنم اما الان چند روز است فکر می‌کنم خوشحالم از اینکه نرفته‌ام با میثاق...» (مرعشی: ۱۷۸).

۱-۲. تنهایی

مک کالم تاکید دارد که کشمکش باید بزرگ باشد نه پیش پا افتاده و کلیشه‌ای و شخصیت نباید در برابر آن منفعل باشد. (مک کالم: ۲۰۱۴، ۴۰). بر این اساس کشمکشی که لیلا با آن روبه‌روست یکی از بزرگترین وجوه تراژیک زندگی هر انسانی است و شخصیت‌های داستان و البته هر مخاطبی گریزی از آن ندارند و آن کشمکش تنهایی است. تنهایی او بعد از مهاجرت میثاق. «لیلا راست می‌گوید تنهایی سخت است هر قدر کارت خوب باشد، زندگی خوب باشد و روزنامه خوب باشد باز هم تنهایی سخت است...» (مرعشی: ۱۴۸). تنهایی خیلی سخت است و سخت‌تر از زندگی بی‌رویاست...» (همان: ۱۴۷). شخصیت لیلا درگیر یک کشمکش درونی است و این کشمکش بزرگ است و سخت. ولی او تسلیم نمی‌شود و منفعل نمی‌ماند بلکه کاری که مورد علاقه-اش است پیدا می‌کند و خود را از این کشمکش رها می‌کند و این تسلیم نشدن سبب هم‌ذات پنداری خواننده با او می‌شود. «باید سرحال بروم سرکار. دارم می‌روم سرکاری که همیشه دوست داشتم کاری که همیشه خوشحالم

می‌کند...» (مرعشی: ۱۳) «شبیبه تو شده‌ام وقتی داشتی می‌رفتی سراغ زندگی جدیدت دارم می‌روم سراغ زندگی جدیدم...» (مرعشی: ۱۷) نویسنده هر چقدر چالش‌های عمیق و انتخاب‌های سخت تر (نرفتن لیلا با میثاق) پیش‌روی شخصیت داستان قرار دهد هم‌ذات‌پنداری خواننده را با او بیشتر کرده است. شخصیتی قابل هم‌ذات‌پنداری است که خواننده بتواند با او ارتباط برقرار کند دردهای را که حس می‌کند لمس کند و مشکلاتی را که درگیر آن است درک کند. (مک کالم: ۱۶، ۲۰۱۴)

۲. عشق

دومین تکنیکی که نویسنده در ایجاد هم‌ذات‌پنداری با شخصیت لیلا استفاده می‌کند؛ عشق و ابعاد وابسته به آن است. مک کالم می‌نویسد: «معمولا عشق و علاقه در داستان مربوط به شخصیت اصلی است. درک عشق و علاقه یکی از راه‌های کلیدی است که خواننده می‌تواند شخصیت اصلی را شناسایی کند و با آن هم‌ذات‌پنداری کند. (مک کالم، ۲۰۱۴: ۸۳) نمونه‌هایی از این تکنیک که نشان‌دهنده عشق لیلا به میثاق است و موجب تعلق روانی و نفسانی خواننده با جهان داستان می‌شود موارد ذیل است: «واقعا داشتی نگاهم می‌کردی؟ فکر می‌کردم من اول عاشقت شدم...» (مرعشی: ۱۵) «قلبم هزاربار در ساعت می‌تپد. فرق است میان اینکه در ذهنم تکرار شوی یا این که به زبانم بیایی. به زبانم که می‌آیی واقعی می‌شوی موج می‌شوی در هوا و دیگران هم می‌بینند...» (همان: ۲۳) «می‌نشینم روی صندلی ته سالن و همه کتاب‌ها را می‌خوانم تا تو بیشتر دوستم داشته باشی...» (همان: ۳۴) «کمد لیلا پر است از عکس‌های میثاق همه در قاب‌های چوبی اندازه هم. از کجا آورده این‌ها را؟ هزار تا میثاق در کمد است...» (همان: ۱۸۸).

۳. محیط

مک کالم با توجه به مساله محیط و تاثیر آن بر جهان داستان به اهمیت پردازش آن در القای نوعی حس همدلی در مخاطب تاکید دارد: «به جای تاثیرات افراطی در فضای داستان می‌توانیم از زمینه‌ای استفاده کنیم که به ایجاد جریانی عاطفی برای شخصیت کمک کند و باعث شود تا احساسات به وجود آیند. برای استفاده از محیط اطراف شخصیت که به طور تاثیرگذاری هم‌ذات‌پنداری با او را تقویت کند، لازم است خود شخصیت از پیرامونش اطلاعاتی داشته باشد و می‌توان از ذکر بعضی جزئیات برای انتقال دقیق احساسات استفاده کرد» (مک کالم: ۲۰۱۴: ۵۶). نمونه ای از این نوع در القای حس هم بوم پنداری در داستان یاد شده به قرار ذیل است: «سرم گیج می‌رود پایم را از اتاق بیرون می‌گذارم. به هم ریختگی خانه آوار می‌شود روی تنم. زیرسیگاری پر از ته‌سیگار شده است، بشقاب‌های کثیف پر از دستمال کاغذی و چربی خشک شده، غذاهای نیم‌خورده، تابلوها روی دیوار یک بند انگشت خاک گرفته، شیشه میز پر از اثر انگشت کثیف شده است، روزنامه‌های نخونده دیروز و امروز و تمام هفته روی آن پخش شده است (مرعشی: ۱۰) نویسنده با ذکر کوچکترین رویدادها از ضرب‌آهنگ روایت کاسته است تا کلافگی و سردرگمی شخصیت را به نمایش بگذارد و با توصیف موقعیت، موجب تقویت انعکاس حالت احساسی درونی شخصیت شود. همچنانکه هرمن می‌نویسد: تناوب انواع فعل‌ها در روایت می‌تواند تعلیق و کشش، تمرکز بر کردارها و وجوه شخصیتی، بزرگ و کوچک نمایی، پدیده‌های داستان و برجسته سازی مضمون

را به بار آورد (صافی، ۱۳۹۴: ۶۱). افعالی که نویسنده در این سطرها به کار گرفته وجه سردرگمی و بی حوصلگی شخصیت را به وضوح نشان می‌دهد. «کتری را پر می‌کنم و می‌گذارم روی اجاق گاز، کنار تمام چربی‌های زرد و خشکیده و دانه‌های برشته برنج و رشته‌های ماکارونی پر از لکه که به آنها چسبیده‌اند. نگاه می‌کنم به جای انگشت‌های کثیف روی دستگیره یخچال. به کابینت‌ها، که پر از خرده نان و کیسه‌های پلاستیکی خالی است و این لکه ماست خشک شده که با هیبت زرد زشت کویری تکه‌تکه شده‌اش حالم را بهم می‌زند. از سینک بوی ظرف‌های کثیف چند روزه می‌آید...» (مرعشی: ۱۲). لیلا بعد از رفتن میثاق، احساس یاس و ناامیدی دارد و به افسردگی دچار شده است. افسردگی و نوع خاصی از بن بست روح و روانی که به قول مولوی بزرگ‌ترین و موثرترین بیماری روحی و روانی بشر است: «هر جسم کو عرض شد جان و دل غرض شد بگذار کنز مرض‌ها ز افسردگی بتر نی» (غزل ۲۹۴۲)

روزهای متمادی در خانه می‌ماند؛ بدون اینکه کاری انجام دهد. نویسنده برای نشان دادن حالت روحی نامناسب لیلا از توصیف محیط استفاده می‌کند تا بتواند احساس تنهایی و افسردگی را به مخاطب انتقال دهد و موجب همذات‌پنداری شود. نویسنده بار دیگر از تکنیک توصیف محیط برای نشان دادن لحظات خوشی و شادی شخصیت بهره می‌گیرد و آن زمانی است که لیلا دیگر از آن احساس ناخوشایند افسردگی رها شده است و توانسته کاری در یک روزنامه پیدا کند و حالا با شادی تمام میهمانی برگزار کرده است. نویسنده این شادی را با استفاده از تکنیک توصیف محیط با جزئیات و ظرایف اینگونه به مخاطب القا می‌کند: «هنوز نصف چیزها جمع نشده، مانده. جمع‌شان نمی‌کنم. می‌خواهم رد روشن و براق مهمانی دیشب در خانه بماند. شمع‌هایی که شبانه دور خانه روشن کرده بود، ظرف‌های چینی که بعد از دو سال از ته کمد درآورده بودم و هنوز در جاظرفی است. قابلمه‌های بزرگ و کثیفی که روی گاز مانده. سطل آشغال پر و کیسه‌های گره‌زده کنارش که تا وسط آشپزخانه آمده‌اند، شیرینی‌خوری پر از شکلات...» (مرعشی: ۱۰۴).

وجوه دلالی هم‌ذات‌پنداری با شخصیت روجا

نویسنده برای ایجاد حس هم‌ذات‌پنداری با شخصیت روجا به عنوان یکی از شخصیت‌های داستانی، از دو تکنیک توصیف دیگر شخصیت‌ها از شخصیت اصلی و مخاطرات زندگی شخصی بهره برده است.

۱. توصیف دیگر شخصیت‌ها از شخصیت اصلی

مک‌کالم در کتاب هم‌ذات‌پنداری با شخصیت داستان بر آن است خواننده با شخصیت‌های بیش از حد کامل ارتباط برقرار نمی‌کنند. در واقع آنها با شخصیت‌هایی که شبیه خودشان است هم‌ذات‌پنداری می‌کنند. شخصیت روجا شبیه بسیاری از دختران سرزمینمان است که به دنبال تحقق آرزوهای خود هستند. هرمن نیز بر آن بود «لقای حس و حال شخصیت‌ها از طریق گفتگوهایشان و توصیف رفتارشان می‌تواند هم‌بوم‌پنداری را سبب

شود» (هرمن: ۲۰۰۹، ۲۲) گاهی نویسنده به جای آنکه بگوید این شخصیت شایسته هم‌ذات‌پنداری است آن را در جریان داستان نشان می‌دهد و با توصیف دیگر شخصیت‌ها از شخصیت اصلی آن هدف را تعقیب می‌کند و اگر اعمال شخصیت اصلی با توصیف شخصیت‌های دیگر همراه شود هم‌ذات‌پنداری اتفاق می‌افتد. (کالم، ۲۰۱۴: ۲۲-۲۱) مرعشی در توصیف شخصیت روجا از این شیوه بهره می‌گیرد او بارها ویژگی‌های شخصیتی روجا را از زبان شبانه و لایلا بیان می‌کند. «نویسنده در معرفی زنان داستانش بیشترین بهره را راز شخصیت پردازی مستقیم برده است روشی که در آن با یاری گرفتن از شرح و توضیح رفتار شخصیت به معرفی آن می‌پردازد» (پوراکابر: ۱۳۹۷، ۶۵). این توصیف شخصیت شبانه و لایلا با عمل و رفتار شخصیت روجا همسو است و هم‌ذات‌پنداری به صورت روشن اتفاق می‌افتد: «... چقدر خوب است که روجا هست و مجبور نیستم با گلی تنها بمانم روجا همیشه بلده جواب بدهد و از هیچ چیز خجالت نکشد (مرعشی: ۵۱). «... روجا که از قرار جا نمی‌ماند روجا قوی است. مثل تو...» (همان: ۱۰) «... پیاده می‌شوم بقیه اش با روجاست. همیشه بهترین راهها را برای بقیه هر چیز پیدا می‌کند.» (همان: ۲۱) نقطه قوت شخصیت روجا که هم‌ذات‌پنداری خواننده با او را سبب می‌شود جدیت و تلاش است. دارا بودن این ویژگی زمانی احساس هم‌ذات‌پنداری را بر می‌انگیزاند که این ویژگی در جریان داستان به خوبی نمایش داده شود. کاری که مرعشی در ترسیم شخصیت روجا به خوبی از عهده آن برآمده است و او را شخصیتی پرتلاش معرفی می‌کند: «خودم می‌توانم زندگی‌ام را درست کنم. مگر تا حالا نتوانسته‌ام؟ مگر برای گرفتن پذیرش هرکاری را که همه می‌گفتند نمی‌توانی، انجام نداده‌ام؟ مگر من نبودم که برای امتحان زبان لعنتی که همه می‌گفتند قبول نمی‌شوی، دو ماه فقط شبی چهار ساعت خوابیدم؟ هر روز هفت صبح می‌رفتم شرکت پنج عصر می‌رفتم درس می‌دادم، نه شب می‌آمدم خانه زبان می‌خواندم تا سر صبح ...» (همان: ۱۷۲).

۲. مخاطرات زندگی شخصی

مک کالم بر آن است باید در داستان چیزی وجود داشته باشد که شخصیت ما در معرض خطر از دست دادن آن و یا شکست قرار بگیرد. مخاطبان و خوانندگان به موضوعی اهمیت می‌دهند به این دلیل که شخصیت به آن اهمیت می‌دهد و سبب برانگیختن حس همذات‌پنداری می‌شود (مک کالم: ۲۰۱۴، ۵۳). مخاطره شخصی و تراژیک که روجا با آن رو به روست به قرار ذیل است: ۱. تنهایی مادر است که با رفتن و مهاجرت تحصیلی روجا اتفاق می‌افتد. ۲. شکست و عدم پذیرش ویزای تحصیلی. رویارویی او با این اتفاق و تصمیمش برای ادامه مسیر زندگی، خواننده را با او همراه می‌کند.

تردید و اضطراب مخاطره آمیز روجا در مواجهه احساس تنهایی مادر:

«می‌خواست فکر کنم راضی است به رفتن من ... می‌دانم ته دلش می‌خواهد کارم درست نشود. گفته بود: «برو، اما من تنهایی چکار کنم؟» (مرعشی: ۷۲). «ده بار به خودم گفتم تنها ماندن مامان تقصیر تو نیست. تقصیر تو نیست که بابا مرده» (همان: ۷۳). این نوع تجربه احساس گناه به مثابه تجربه زیسته نوع انسان‌ها موجب درک و شهود بیشتر هم‌بوم پنداری خواننده با شخصیت روجا شده است.

اضطراب در مواجهه با خبر ناتوانی در گرفتن روادید:

همان گونه که هرمن تاثیر داستان بر ذهن مخاطب را از شرایط لازم برای هم‌بوم‌پنداری می‌پندارد (هرمن: ۲۰۰۹، ۹۰) خواننده با شخصیت داستان و نتیجه‌ای که طی فراز و فرودها برایش حاصل می‌شود همراه و

همسو می شود و این نکته از شرایط لازم برای هم‌ذات‌پنداری در رمان است. در طی داستان، روجا پس از ناکامی در گرفتن ویزای تحصیلی چنین تصمیم می‌گیرد: «... همین فردا می‌روم یوروها را از بانک درمی‌آورم و قرض ارسلان را می‌دهم می‌روم سفر و خرید و خوشگذرانی. ویزایم را ندهند باقی عمر را مثل همه آدمهای دیگر زندگی می‌کنم. مثل ده سال دیگر خودم وقتی که همه کارهایم را کرده‌ام. دیگر هیچ وقت آرزوی بزرگ نمی‌کنم. این قدر خودم را عذاب دادم که چی بشود.» (مرعشی: ۱۶۶) «...نمی‌دانم این چیزی شدن را چه کسی توی دهان ما انداخت؟ از کی فکر کردیم باید کسی شویم یا کاری کنیم...» (همان: ۱۶۸) «...تو می‌توانی یک راه بهتر پیدا کنی روجا همیشه می‌توانستی بهترین راه را پیدا کنی نگران نباش» (همان: ۱۸۵)

خواننده با توجه به شکست‌ها و اضطراب‌های موقعیتی روجا با او همراه و همدل است و در طی داستان تلاش او را برای کسب ویزای تحصیلی لمس و شهود کرده است. «اولش گفتم بگذار بروم سرکار. مهندس می‌شوم، خیال خودم و بقیه را راحت می‌کنم. اما راضی نمی‌شدم. راهی جلوم بود که کار می‌بستش» (همان: ۹۴). «کی بیشتر از من جان کند برای این دکترا. کی همه زندگیش را گذاشت؟» (همان: ۱۵۷). حال که به سرانجام نرسیده است: با این اضطراب و دل‌نگرانی همراه می‌شود: «بعد گفتم، نگو که ریجکت شدی!» (همان: ۱۶۲). نتیجه‌ای که روجا از این شکست می‌گیرد؛ برای خواننده هم‌ذات‌پندار او باورپذیرتر است: «دیگر بزرگ شده‌ایم شبانه. دوره‌ی آرزوهای بزرگ و شادی‌های عجیب و غریب‌مان گذشته است به نظرت زندگی باید چه طور باشد؟ همه‌اش یک چیز کوچک معمولی است اگر قرار باشد خوشحال باشیم باید با همین‌ها خوشحال باشیم...» (همان: ۱۴۶).

وجوه دلالی همذات‌پنداری شخصیت شبانه

شبانه شخصیتی بی‌دست و پا و مردد دارد و سایه‌ای از بلا تکلیفی و تردید در تمام لحظات زندگی‌اش همراه است: «از بلا تکلیفی خسته شدم، از ترسویی، بی‌عرضگی، از اینکه همیشه همه چیز را تقصیر من است» (مرعشی: ۱۵۰). علت اللعل این تردیدها و تردها در شخصیت او به احتمال زیاد برادر معلولش است: «برادر من منتال ریتارد است» (مرعشی: ۵۳). «عقلش را می‌گویم که عین بچه چهارساله است» (مرعشی: ۴۸). او در ارتباط با شخصیت ارسلان نیز همواره مردد است. کاش می‌فهمیدم باید با او بروم یا نه؟ (همان: ۳۹) اما من ارسلان را دوست ندارم هرچه بیشتر نگاهش می‌کنم بیشتر می‌فهمم او را دوست ندارم (همان: ۵۷). من ارسلان را درست نمی‌شناختم اما جور خوبی نگاهم می‌کرد که دوست داشتم (همان: ۵۶) چنانکه مک‌کالم می‌نویسد: «افراط در معرفی یک ویژگی شخصیت او را نسبت به هم‌ذات‌پنداری خواننده دور می‌سازد» (مک‌کالم: ۲۵) تردید همیشگی شبانه او را از خواننده دور نگه می‌دارد اگر خواننده می‌خواهد با خاطرات او از زمان جنگ هم‌ذات‌پنداری نماید ولی گاهی گرفتار شدن بیش از حد شخصیت در گذشته نیز فرصت شناخت شخصیت در زمان حال را از خواننده می‌گیرد چنانکه شخصیت شبانه مکرراً رویدادهای بمب باران را به خاطر می‌آورد: «بابا کیسه دواها را ریخت روی زمین. باز آژیر زدند. بابا رفت دم پنجره، پنجره زرد و نارنجی شد و شیشه‌ها لرزید...» (مرعشی: ۴۰) به کارگیری این پیشینه ذهنی برای هم‌ذات‌پنداری با شخصیت کافی به نظر نمی‌رسد. شبانه منفعل است و همواره خود را فردی دست و پا چلفتی می‌داند و طوری رفتار می‌کند که هر لحظه ممکن است تسلیم شرایط شود و برخلاف

میل خود به شیوه‌ای از زندگی تن دهد که مطابق میل او نیست. او ارسلان را یک آدم معمولی می‌داند اما وقتی در مقابل تقاضای ازدواج او قرار می‌گیرد توان نه گفتن ندارد و از سوی دیگر علاقه ای هم به او ندارد. شاید بتوان ترس از تنها ماندن ماهان بعد از ازدواج او با ارسلان را نوعی مخاطره شخصی برای او محسوب کرد که موجب همذات پندازی با خواننده شود. اما به دلیل تردید همیشگی شخصیت، خواننده نمی‌تواند با او همراه شود و به جای درگیر شدن با شخصیت و هم‌ذات پنداری بلادرنگ از او رد می‌شود. شبانه برای به دست آوردن یک دل بستگی باید دل بستگی دیگرش را از دست بدهد به همین دلیل تردید و شک، مدام در زندگی او تکرار می‌شود. تعلیق پایانی سرنوشت شبانه نیز ناشی از همین تردید دائمی اوست: «از زبان شبانه دیشب به مامان گفتم زنگ بزند و قرار نامزدی را بگذارد... مریض شده‌ام روجا هرچه می‌گوید گریه‌ام می‌گیرد. عصبانی می‌شود. گریه‌ام می‌گیرد. مادرش زنگ زد گریه‌ام می‌گیرد...» (همان: ۱۸۸).

جمع بندی و نتیجه‌گیری

هم بوم پنداری به مثابه یک احساس روان شناختی و اجتماعی، درک رنج یا لذت دیگران است؛ آن سان که آن رنج و یا لذت گویی در دیگری نیز رخ داده است. از طریق هم‌ذات پنداری است که امکان سهیم کردن تجربه خود با دیگران به عنوان یک فرایند فراهم می‌شود. به گونه‌ای که هم مخاطبان این تجربه و هم راوی امکان بازسازی تجارب و رسیدن به مفهومی مشترک از آن را پیدا می‌کنند. نقش هم‌بوم پنداری در روایت گونگی متن به میزانی است که در صورت نبود آن حتی با وجود سه عنصر دیگر متن از نظر هرمن از روایت گونگی خارج می‌شود. هم‌ذات پنداری نقش اساسی در فهم واکنش های احساسی ما نسبت به شخصیت‌های داستانی دارد. رمان «پاییز فصل آخر است» به عنوان یکی از پرمخاطب ترین رمان های سال های اخیر، شرح زندگی جوانان دهه شصت است و این تصور را به وجود می‌آورد که شاید هر یک از شخصیت‌های داستانی، خود ما هستیم. این رمان علاوه بر نشان دادن تردیدها، دل‌کندها، وابستگی‌ها، تعلل کردن‌ها و ... یک نقطه مشترک دارند و آن اضطراب‌ها موقعیتی و جایگاه اجتماعی شخصیت‌هاست. موقعیتی که علی‌رغم تجربه‌های متنوع و متعدد به صورت بسیار ملموس و باورپذیر تصویر و توصیف شده است. در این رمان با استفاده از تکنیک‌هایی مثل تجربه‌پذیر کردن

احوال، استفاده از توصیف احساسات شخصیت‌ها، برجسته سازی رویدادها و مخاطرات زندگی شخصی و ... تاکید و تکیه را بر القای حس هم‌ذات‌پنداری گذاشته است. در این میان تعلیق پایانی داستان سه شخصیت اصلی یعنی لیلا، روجا و شبانه و پایان‌بندی آزاد رمان کمک زیادی به هم‌ذات‌پنداری مخاطب کرده است. به این دلیل که سرنوشت هرکدام از ما انسانها نیز همواره در هاله‌ای از ابهام قرار دارد. بررسی نهایی داستان با توجه به چهارچوب نظری نشان داد شخصیت روجا با توصیف ویژگی‌ها و نقاط قوتی که دارد به خوبی قابل هم‌ذات‌پنداری است. شخصیت لیلا با به کارگیری شیوه کشمکش و رهایی از کشمکش تنهایی باورپذیر و قابل هم‌ذات‌پنداری است اما شخصیت شبانه با وجود تردیدهایی که دارد چون همواره مردد است و منفعلانه عمل می‌کند در القای این حس موفق نیست و همراهی مخاطب را بر نمی‌انگیزاند.

منابع:

۱. پوراکابر، زهرا، (۱۳۹۷)، «بررسی و تحلیل شخصیت و رفتار زنان در رمان پاییز فصل آخر سال است»، کارشناسی ارشد، دانشگاه پیام نور رشت .
۲. توکلی رستمی، فاطمه، و زاهدین فرد، مریم (۱۳۹۷)، تفاوت هم‌بوم‌پنداری از دیدگاه هرمن با هم‌ذات‌پنداری در روایت شناسی، نخستین همایش ملی تحقیقات ادبی با رویکرد مطالعات تطبیقی، تهران دانشگاه علامه طباطبایی.
۳. راسل، برتراند (۱۳۴۸) شاهراه خوشبختی، وحید مازندرانی، چاپ اول، تهران، امیر کبیر.
۴. صافی، حسین، (۱۳۹۴)، شناخت نگری در ادبیات داستانی، تهران، سپاهرود.
۵. فرزاد، عبدالحسین، و حدادی، الهام (۱۳۹۷)، تحلیل عناصر بنیادین روایت در داستان شوهر آهو خانم بر اساس الگوی نظری دیوید هرمن، فصلنامه تخصصی بهار ادب، سال یازدهم، شماره سوم، پیاپی ۱۴، ص ۳۹۷-۴۱۴.

